ومن یتوکل علی اللہ فهو حسبه

ای ۱۲ حسنی

وقعات امان اللہ

در مطبع مصطفائی باہتمام محمد عبد الرحمن طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد وافر خدای را که با قوت قوت ناطقه بلی بها در عقد انشای کبریای او بی بهاست و آفتاب
طبیعت در آسمان بیان ثنای او لاغر چون سها و نعت متکا سروری را که رقعهٔ لولاک لما
خلقت الافلاک حرفی از کتاب کرامت اوست صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم اما بعد
چنین گوید محرر این رقعات امان الله حسینی اصلح الله شانه که چون غواص طبیعت این کمینه [illegible]
پارهٔ چند از دریای محاورات بعضی از اجلهٔ روزگار بساحل بروز آورده بود از خیال آنکه در فکر بدر
بکار نرفته باشد در تالیف آن جرأت می نمود عاقبت [illegible] خواهش ابنای روزگار بران آورد که
در از درج خمول بر آورده زیب و زینت گوش و گردن عروس ایام و دهر نماز زبان حال از دستکاری [illegible]
را یادگاری باشد مامول از نکته سرایان فن بلاغت آنکه اگر صورت سهوی و خطایی [illegible] آئینه شعور
ملاحظه افتد التفات فرموده خرده نگیرند العفو عند کرام الناس مامول رقعهٔ اولی بخدمت
اقبال پناه میرزا جلال الدین حسین نیشاپوری دیوان صوبهٔ کالنجر در سفارش درویشی صورت تحریر
یافت ساعات بحسنات و اوقات بخیرات مقرون باد چون گشایش قفل حجرهٔ عیش [illegible]

بکلید توجه انجناب سنت و صدف دل در دریای وجود این معتقد حامل دُرِ گرانمایه اخلاص آن معالی
نصاب اجابا نگر نسیمی از بوستان توجه آن خلاصه دانش و بینش وزین مشام عطاره دوستان معطر
سازد و در از التفات نخواهد بود حامل بنیاد نامه از دیر باز ملاح سفینه شریعت نغر است الحال میخواهد که
در دریای طریقت غواصی نموده دُرِ حقیقت بدست آرد اما بار لباس تاهل که کشیدن و پوشیدن آن سا
سنیت مانع آمده اگر از توجه ساقی رقیمه عالی آن خداپرست بر لقمه سیورغال مقید شود با عشت
آزادی تمام خواهد بود فلکلم مجدد و دنیا در رقعه اخری بجواب صحیفه مولانا فقیه شیخ وجهی قریشی من
علیت بزرگی که صورت واقعه در آئینه صدق جلوه گر نمی شد صورت تحریر یافت آنکه بخواص خامه در
اخلاص از عمان دوات بساحل نامه مشکین شمامه افگنده بود گوش و گردن عروس محبت از زیبا
و زینت گشته چون بعضی سخنان از احقیت از زبان قلم بدایع رقم بگوش سامع رسید مجرد رسیدن
آن ناخن شک چهره یقین را خراشید هرچند بر تقدیر تصدیق امتحان نموده صورت واقعه در آئینه
صدق جلوه گر نشد زنهار زنهار زبان قلم و قلم زبان را از گفتن و نوشتن اینچنین مقدمات نگاه دار
که لائق ملازم ملا زبان نیست بیت هوش باش که سر در سر زبان ندهی * زبان سرخ سر سبز
میدهد بر باد والی حاکم انا و السلام رقعه اخری بخدمت خواجه ظهیر الدین مشهور بمجذوم مراد
درباره نامرادی که صورت اخلاص در آئینه خاطر خواجه مذکور بعکس ظاهر شد صورت تحریر
یافت + بمرضیات الهی موفق باشند چون دینار وفا از صره صدق و صفای حال محبت نامه
بارها در صرافخانه امتحان مالک بیار آمده و زر اخلاص در محک آزمودن تمام عیار نموده فلا جرم
کلاه جاه از تارک سنگبار فرو نهاده معروض میدارد که خس و خاشاک کدورت بی باعث که به
نسبت مشارالیه در گرداب خاطر شریف جا گرفته از موج شفاعت این مخلص صمیمی بساحل
صفا رسانند و از تفرید تعفو این جریمه مخلص خود را رهین منت عظمی دانند لتبلک و سعد نایب

وَالْاَمْرُ بِیَدِکَ ۔ رقعهٔ اخری بخدمت امارت پناه مولانا حبیب کشمیری در شفاعت شخصی که
شکایت مولانا می مذکور نموده بود صورت تحریر یافت ۔ فضیلت پناها نقش فاودت بر الواح خواطر
طلبه می نگاشته باشند ظاهر اشمع خاطر شریف از باد صرصر شکایت حال فریعهٔ اضطرابی بهم رسانده
بنا بر علیه مومی الیه نقد توبه و استغفار در دامن عجز و انکسار انداخته و زمین آستان مخلص را از زبان
آسمان دعا ساخته بهزار الحاح معتصم بحبل المتین شفاعت است اگر بموجب آیهٔ کریمه اَلْکَاظِمِیْنَ الْغَیْظَ
وَالْعَافِیْنَ عَنِ النَّاسِ ۔ حرف آزار از صفحهٔ خاطر بکزلک عفو تراشند داخل احسان خواهد بود وَاللّٰهُ
یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ ۔ رقعهٔ اخری بخدمت حقائق پناه شیخ محمود مشتوفی در مصیبت فرزند دلبند او
صورت تحریر یافت قَالُوْا اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّا اِلَیْهِ رَاجِعُوْنَ ۔ بذات پاک پروردگاری که شمع روح در محفل
وجود آدم افروخته آتش محبت اوست تا کاتب اجل بکزلک جانگزای آن نقطهٔ دائرهٔ لعل فشان را
از صفحهٔ روزگار تراشیده روز روشن در چشم جهان بین دوستان از مطالعهٔ کتابت آن بجای
شب دیجور شده فاما چون خورشید لطف مقدر مطلق مدبر برحق کوهستان صبر را گوهر مصیبت
ارزانی فرموده هر آئینه طالب آن گوهر باید بود اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِیْنَ ۔ رقعهٔ اخری
بخدمت میرزا ابو القاسم ترمذی المشهور بقاضی زاده صورت تحریر یافت در شکایت نفاق که از
صحرای نامه هویدا بود دیدهٔ وفاق را حجابی بخشید سبحان الله عجب روزگاری ست که جلا و
صفا از آئینه دلها بکلی زائل شده و حلاوت وفا از مذاق اخوان الصفا بالکل کم گشته
دو دل نیست که چون دو شیشهٔ ساعت خالی از غبار یکدیگر یکساعت گذرد و مصاحبان
ایشان را در بازار اخلاص مثال دو دیده یگانگی بضاعت باشد امروز الفت وحشت ست
و وحشت در نفس باقی والسلام رقعهٔ اخری بخدمت مولوی معنوی استادی
شیخ جلال الدین سلمه الله در طریق عذر خواهی صورت تحریر یافت ۔ اَلْاِنْسَانُ

مرکب من الخطاء والنسیان + آدمی که شجرهٔ خلقت او از مادر و طین ترتیب یافته باشد و جمال
ظهور او از مبانی مادر و پدر مقرر شده چه عجب اگر دست اضطراب بدامن ولگینیان سلوک او
رسد آدم که ابو البشر بود مرغ روح او از آشیانهٔ جنت بطمع دانهٔ گندم در دام حرص افتاد تا بدیگری
چه رسد بهر حال تقصیر و تردامنی سنت آبا و اجداد بنی آدم ست و عفو و آمرزش سنت
آمرزگار عالم احیانا اگر بدبری به سنت آبا و اجداد گرفتار گردد مقبلان را سلوک بسنت الهی
از جملهٔ سعادات عظمی ست والسلام رقعهٔ اخری بخدمت مولانا مومن ماورالنهری صورت
تحریر یافت + المشکات حرام + دانش آگاها هر که را خانهٔ وجود از چراغ دانش روشن ست نیک
داند که لباس سلوک آدمی از رنگ تکلف ساده باید تا آیت خجالت از ناصیهٔ حال او وقت
افراط و تفریط نخوانند چون حامل نیازنامه به تقصیر خود قائل شده و دست ندامت در دامن شفاعت
آویخته است با لضرور آتش کانون غضب را بآب عفو انطفا بخشند و بعد ازین نقش رضا را
بر لوح سلوک نوعی ثبت نمایند که هیچ آفریده صورت کلفت از آئینهٔ الفت آن محب مشاهده نکند
باقی مختار اند والسلام رقعهٔ اخری بخدمت افادت پناه عنایت خان در بارهٔ بیچاره که چهار
دختر داشت و در اسباب تجهیز آن عاجز بود صورت تحریر یافت + آفتاب توجه که از مشرق التفات
طلوع نموده بود جهان دوستی را منور گردانید امیدوار ست که الله تعالی آن نیر عالم یاد آوری را
از عقدهٔ کسوف تغافل نگاه دارد حاصل نمیقه قطب فلک استقامت ست فاما چون فلک چهار بنات
که لیل و نهار بنات النعش وار گرد او دایرست موقعی الیه را اسیر نموده کار حزم چون پرگار سر
از قدم ساخته بحوالی آن مرکز دائرهٔ فتوت و مروت سایر گر اگر ایشان را در بر لوح حسیبی او محو نشوند
وسیلهٔ اسم جمیل و اجر جزیل خواهد بود والباقی عند التلاقی رقعهٔ اخری
از جانب حقائق آگاه شیخ نور الله بخدمت میر عبد الله در سفارش نثار خان

صورتِ تحریر یافت + جانِ سیادت و کانِ سعادت بعافیت باشند حاملِ نیاز نامه نخواهد
که از گلزارِ خدمتِ آن نقاوهٔ روزگار گلِ مقصود بدست آورده زیبِ فذلکتِ سرور و سبب
جمعیت دهد اگر مدعای او را نتیجهٔ مقتضای قیاسِ او بخشند باعثِ اجرِ جمیل و اجرِ جزیل خواهد بود
العاقبة بالعافیة رقعهٔ اخری بخدمتِ عالیجاه محبِ الفقرا رعنایت خان دهقان
هر زایدِ گار بیک صورتِ تحریر یافت + حاملِ محبت نامه همیشه زینتِ جبینِ اخلاص سجده را
از خاکِ آستانِ عالی مینماید هرا درین مدت از گفتگوی بعضی مردم ناهموار صورتِ وهمی بر
لوحِ روزگار او پیدا شده از خدمتِ شریف مانع آمده الحال چون مخلص ملازمان تحقیق نموده
که در ساحتِ بیدای وفا دامنِ عقیدتِ او را از خارِ بیوفائی نقصانی نرسیده و تنها بر آن
تصدیع میدهد که حرفِ وهم را از صفحهٔ خاطرِ او بکزلکِ التفات حک ساخته بطریقِ سابق
داخلِ بندگانِ خاص گردانند والسلام رقعهٔ اخری بخدمتِ فضیلت پناه افادت
دستگاه شیخ عمر در راهِ اجمیر صورتِ تحریر یافت + شعر وَرَدَتْ عَلَيَّ رَقِيقَةٌ مِنْ نَكْرَمٍ * فِي ٱلْمُفْضِلِ
فَاقَ ٱلْفَاضِلَ ٱلدَّوَرَانِ + عزیزِ من تا نقشِ محبتِ مولد از لوحِ دل محو نکنی و صورتِ مودت
مسقط الراس از آئینهٔ جان فراموش نسازی معلوم نیست که حرفی از مراد بر لوحِ نجوم خوانده
زنهار مصباحِ ترقی را از روغن و فتیلهٔ اقامت مدد نطلبی که در فضای ملک اقامت همای ترقی را
پروازی نیست الا ما شاء الله وهو علی کل شیء قدیر رقعهٔ آخری بخدمتِ معارف آگاه
شیخ سلیم سارنگپوری صورتِ تحریر یافت + لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ ٱللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا حفاظ
آگاها درین سفر هر چند که دریای بلا را بازوی تکلیفِ شناوری نموده وهمی نماید فایا چه
فائده که اصلا دیدهٔ امید بساحلِ نجات نمی افتد و هر چند سعی می کند که شاه راهِ مقصود را
عبور نموده خود را بشهرِ آرزو رساند اما روزگار غدار خسکِ آزار در راه ریخته

پای تمنا ... می‌سازد در لای حال در آئینهٔ وقت سوای نقش حیرت و صورت حسرت پیدا
نیست بهر حال چون توجه عزیزان اثر عظیم دارد اگر احیاناً در وقت خاص این معتقد با اخلاص را
یاد فرموده در مادهٔ جمعیت او توجه فرمایند متحمل که از توجه عالی دیدهٔ طلب چهرهٔ راحت مشاهده
کند والسلام رقعهٔ اخری بخدمت مولانا ضیائی در سلوک بیوفائی صورت تحریر یافت تغافل
شعار با چراغ آشنائی کریم دیر روشن شود و از باد تفرقه زود روشنائی نپذیرد و گل صحبت لئیم اگرچه
زود شگفته فاما دیرپا نباشد چنانچه احیاناً اگر شمع مزاج کریمی بباد کلفت ندیمی اضطرابی بهم رساند
باندک اصلاح بحال آید بخلاف صحرای طبیعت لئیم که از نسیم عذرخواهی جز غبار نفاق حاصل نکند
بلی ظرف سنگین دیر شکند و زود باصلاح آید و سفال گلی زود شکند و صلاح پذیر نشود حیف
که این همه اوقات در تربیت آن عزیز ضایع شده بلیت سگ مگس را اگر کسی مقلوب
نماید بجز سگ مگس نشود زیاده ازین گنجایش ندارد والسلام رقعهٔ اخری
بخدمت میرزا حبیب شاه در سفارش ملازم قدیم اعتباری که در وقت پیری از خدمت
دور کرده بود صورت تحریر یافت بلیت مردمی از سفله مردان استوار نه کاینهمه فتنه است
... انجام کار پیری بی سایهٔ خاص و محبت عوام را چندان اعتباری نیست دردمندی که گوهر عنفوان
جوانی و اسباب شباب کامرانی بمحبت سید رفیع باخته باشد در وقت پیری که آیت خواری و علامت
بی اعتباری است کجا رود الحق اینچنین نامرادی را دور از نظر انداختن و با جمعی جدید در ساختن و
حقیقت وفا داشتن تمام نادانی است و ثمرهٔ اینچنین بیوفائی کمال پشیمانی والسلام رقعهٔ اخری بخدمت
میر حسین شیرازی در وعظ و نصایح صورت تحریر یافت مخفی نماند که آدمی را تا حقیقت انسانی
با کمالات نفسانی جمع نشود و کمال معنی با جمال صورت فراهم نیاید در محفل بزرگان قدم زدن و
قدم نهادن ظفر و میمنت نبخشد اتفاقاً اگر اینچنین صحبت واقع شود همواره

پشت پای عزت و وقار را از تیشهٔ زبان ناهموار نگاه باید داشت تا وجه اعتبار او از قفا پستی نیارد
فاما الحال زبان بیرا بر نصیحت دوستان چندان اعتمادی نیست یا بر دوستی شما اعتقادی نه تا علینا
الا البلاغ المبین **رقعهٔ اخری** در جواب کتابت عزیزی که متضمن تحقیق و تصدیق نسب و
حسب میر شریف بود صورت تحریر یافت آنکه تحقیق در نسب نامهٔ میر شریف رفته بود از روح پوست
الحق سیادت پناه هیچ شک و شبهه درست دارد فاما چون خورشید نسب موحی الیه را همیشه سحاب جهالت
عارض و طاری است و جهال وجودش از گوهر فضیلت عاری لاجرم دست تعرض خاص و عام
اصالت آن خیر الانام دراز است و الا تا حال صورت نقصی در آئینهٔ کمال شرافت او ملاحظه
نیفتاده یقین تصور فرمایند والسلام **رقعهٔ اخری** بخدمت میرزا بدیع الزمان تارک الدنیا در
وعظ ترک اختلاط بالکلیه صورت تحریر یافت **بیت** شیر نر بوسد بخدمت هر و فالق را قدم پیوسته
سگ جاهلی بر دندان پای مردی هر دری به عزیزم تا توانی بر وسادهٔ قناعت تکیه ده تجلیهٔ خود شناسی
عروس حال را تحلی سازی و طریق خدمت خاص و عام را سرمایه وقت خود ساخته بجان و دل پرداز
و در جمیع اقوال و افعال خوشنودی ایزد متعال از دست ندهی والله المولی فله الکل **رقعهٔ
اخری** بخدمت حاکم قصبه در شکایت گماشتهٔ ظالم او صورت تحریر یافت اقبال پناها گماشتهٔ
رسید فاما بمجرد رسیدن خلق الله از بدسلوکی او چون صبح گریبان دریده و شفق وار در خون نشسته
امروز صورت هر ستمی که در ورق خیال تصور توان کرد در نگارخانهٔ ستم او سیاه است و نقش هر ظلمی که در
لوح عقل توان نگاشت در کتابخانهٔ ظلم او موجود است بهر حال چون مطابق نسخهٔ تقدیر است تدبیر را
دران دخلی نیست فاما عاقبت کار هر ستمگر با غمزدگان هر که در افتاد برافتاد به یک مطالعه
فرمایند والسلام **رقعهٔ اخری** در جواب رقعهٔ اقبال پناه عنایت خان متضمن اخلاق دیده
تقنیا و ترک صحبت و اختلاط او صورت تحریر یافت آنکه از اخلاق رذیله توتیا اشعاری رفته بود کلی

مسکی هیئت که تا سائل صبح وار گریبان بدر و از مشرق خانهٔ او روی آفتاب نان نه بیند و ندیمی که

بکجا له قلم او اثر قدم او بر سواد صفحهٔ جمعیت را تیره و سیاه سازد و گنده طبعی که قطرهٔ باران خلافت در

زمین طبیعت او شرافت تخم پرورش دارد و دود و زنگی که شمع خاطر او به نسیمی پژمرده گردد و گرم مزاجی که در

آتشکدهٔ مزاج او هر که نشست دود و چون دود برخاست فاما با این همه نژادیت در فن فضیلت جوانمردیست که

ابا از زنگ خاطر او بمذاق خاص و عام رسیده و جوهر زبان و لآلی بیان او تکمیل سخن را کلیل [illegible] ساخته

آخر طبیعت اهل فضل را باو اختلاطی هست خذ ما صفا و دع ما کدر **رقعهٔ اخری** در جواب کتاب

تحریری که متضمن اظهار حسد یک جماعه بود بصورت تحریر یافت و ملاذ اهر گاه پدر بزرگوار ایشان در تمار

و بود و این معامله حسدان چنین نموده فاما کسی از رشتهٔ مقصود با انگشت آرزو نگشوده تا این فرزندان

چه نسبت نهایتش شیوهٔ خاندان آن جماعت است که پیوسته چشم خاطر عزیزان را بخس و خاشاک

عناد و بکدورت [illegible] خوار صورت مدعا در آئینه ظهور ظاهر شود باید این را از هر دانسته بهر حال جهل

مرکب علاج پذیر نیست الا ما شاء الله و السلام **رقعهٔ اخری** بخدمت اصالت پناه حقائق

آگاه میان شیخ فضل الله صورت تحریر یافت آثار فیض سبحانی بر وجنات آن عالم اسرار ربانی

واضح و لائح باد خضر سبک آن عیسی وقت رسید و مفاوضه رسانید آب حیات التفات که در ظلمت سواد

آن نوازش نامه مضمر بود سکندر آرزو را کامیاب ساخت و آنکه از قدوم بهجت لزوم مندرج بوده سلسله

سرور و شادمانی گشت فاما در ایام غیبت آن بزرگوار نوعی محنت و شدت انتظار کشیده که شیوه

نتیجه استحقاق حقی بر زمین قدوم ثابت گردانید هر از آمدن خود مسامحت دارد که این

نتیجه ایام ها رمن ست و السلام علیکم و قلبی لدیکم **رقعهٔ اخری** بخدمت عالیجاه مربی الفقرا

عنایت خان صورت تحریر یافت الحمد لله که قامت احوال آن عزیز بتشریف خلعت

حسن ذاته زینت گرفته و نهال روزگار آن محب از رشحات سحاب التفات پادشاهانه طراوت یافته

رجا که بعد ازین صورت حسن سلوک در آئینهٔ ادراک ملاحظه فرموده چون آئینه سخا صرف ... یک رو
خواهند بود که گلبن قرب پادشاهان را باد مهرگان غضب پادشاهی آماده است ... مندی که روزگار
سهم سعادت در کمانخانهٔ اقبال او نهاده باید که در میدان سلوک بهوای نیکی و نیکنامی آماج نشانهٔ اعتبار
کار هدف تیر ادبار نشود فاما چه فائده بیت از صد سخن پیچیده یکی گوش نکنی + وانگه گفتم که فرامو
مکنی + چون اطلاع این چنین مقدمات بر دوستان حقیقی از جملهٔ ضروریات بود بالضرور ابرام نموده بیت
گر نباید بگوش رغبت کس + بر رسولان بلاغ باشد و بس + رقعهٔ اخری بخدمت عم اخوان الصفا

مولانا پیر کمال صورت تحریر یافت مصرعه شاید که رفته رفته بما مهربان شوی + بحر زمین صندوق سینه
مومن گنجینهٔ وفا و وفاق باید نه صندوق کینه و نفاق که از وی غیر از صدای وحشت بر نیاید حق آگاه است
که دامن اخلاص این محب از گرد تقصیر مبرا است و بر تقدیر تقصیر شجرهٔ معذرت را العفو بار است الّا
بمعنی حسن سلوک فقیر و ملوک را زیباست بیت ملوک را زیبا بود خوش و السلام رقعهٔ اخری

بخدمت عالیجاه فضیلت پناه میرزا محمود بیگ مستوفی صورت تحریر یافت لآلی آبدار که از دریا
خاطر آن خلاصهٔ روزگار به ساحل ظهور آمده بود وسیلهٔ زیب و زینت اکلیل دانش گردید و امروز دست
ناطقهٔ آن عزیز بر منصهٔ زبان مشاطهٔ عروس سخنوری ست الحق کسی که این دستگاه دارد اگر در میدان
فصاحت لوای انا و لا فخر برافرازد سزاوار است آنچه در باب طلب اشعار این ذرهٔ بیمقدار مرقوم بود
بلی این فقیر را احیانا صورت شعری از مرآت خیال جلوه گر میشود فاما چون بضاعت این شیوه را در
دکان فقرا و علما رواجی نیست مرا ازین التزام آن نساخته بهر حال دو سه بیت بسبب آنکه ...
بمقتضای اما السائل فلا تنهر ارسال کرده آمد بیت اگر صد عیب دارد مرد درویش + رفیقانش
یکی از صد نه بینند + غزل میدهد گفتار تو جان کشتهٔ زار ترا + ظاهرا خاصیت عیسیست
گفتار ترا + + آرزو دارم که چون پروانه سازم جان نثار + بار دیگر گر ببینم شمع رخسار ترا +

تنگ شده جگرم از پرسش بیمار خود * زندگی اکنون برای چیست بیمار ترا * تا قیامت ما ز بیمان چید

رسید وای غمت شکر که بینیک زبان آن آن لعل چون یار ترا * دائما غمناک می بینم ترا آهی که شنی کلفه

نیست آیا با تو دلدار ترا * رباعی * فریاد ز فخر خود ستایان جهان * افسوس ز مکر روستایان جهان

هر حبه بجا گشتم از مهر ثنا * یک ذره نجاک آشنایان جهان * زیاده مصدع نشد لوای

فضیلت دائما منصوب باد * رقعه اخری بخدمت معرفت آگاه سید مصطفی صورت تحریر یافت *

سلسله تجرید بعبادت بشمع ریاضت منور باد آنکه از تصفیه باطنی و رفع حجاب نفسانی مرقوم بود بلی

قصر دل را هرکه بنور چراغ معرفت الهی روشن ساخت لا محاله ظلمات نفسانی در دنیا بیخ اهد بود

مقوله ضدان لا یجتمعان بشاهد آیتی بست و انجالت دست نمی دهد مگر بدولت مرشد کامل

که شاخ شجره شریعت او در بوستان طریقت نشو و نما یافته ثمر حقیقت داده باشد و این مرز بان

زیست بنا بر قول ریست آمد الا با شارت الله بهر حال عالم خالی نیست طالب کامل باید مرد طلب

بست با وجود توحید * رقعه اخری به شیخ صادق سلمه صورت تحریر یافت صورت حال تجلیه

خدا شناسی مجلی باد و مرآت وقت از کدورت اغیار مجلی تحریر مسن خادم درویشان باشد الا بل

نا کیاهی ایشان الفت ایشان سرمایه سعادت دان و کلفت ایشان را مایه شقاوت با تو

نقد نفعی از صره سیرت این طائفه بدست آر و گنج مراد از ویرانه صحبت این جماعت بر دار و قفل حجره

خلوت شان بکلید تکلیف مفتوح مساز و نقد کوشش در بازار خدمت شان در باز من خادم خادم

سر آمدی بر بقیه والسلام * رقعه اخری بخدمت اقبال پناه آقا امین احمد شیرازی در سفارش

ملازم ایشان صورت تحریر یافت بر ضمیر منیر آفتاب نظیر پوشیده نماند که حسب

الاشارت بلکرک وعظ حرف حفا را از لوح ضمیر آن ... حاک ساخته بهران آورده که

بعد ازین لطائف بتعیت برمیان جان بسته یکی از غاشیه داران پلازمان باشد فاما بشرطیکه

حلقه در چهرهٔ نفاق او را با اهالی بی شفقتی … نهند و شیوهٔ انتقام ما به نسبت کرم ما … تمام

خواهند … عیب … ز خردان عجب نیست ترک ادب … و انتقام از بزرگان عجب … الیقین ست

همه از التفات کریمانه محروم نخواهد ماند زیاده چه تصدیع … توفیق رفیق باد. رقعهٔ اخری بخدمت

مولانا … خوشنویس صورت تحریر یافت عزیز من عزیزی که سالک … اخلاص … مشتمل بود

بزبان اعتراض … صورت حال … تمام بی انصافی ست … تا مضمون صحیفه را

کس نیک اطلاع نشود نگذشت تعرض … حرف نمی توان نهاد … عزیزانی که دامن … انده

ریا و نفاق مصفا ست … حرف اخلاص خوانند … چون

این آیه … والسلام علی من اتبع الهدی. رقعهٔ اخری

بخدمت … پناه آقا محمد حسین طهرانی در بارهٔ … صورت تحریر یافت … حال … بزود

افتادگان مصر مقصود … ظاهر … که فلک … خطوات …

… شاهراه مصر مقصود … علیه … تمام … قبلهٔ مقصود

… ملازمت … اگر … ساخته … غایت احسان

خواهد بود ان شاء الله … حسین. رقعهٔ اخری در جواب کتابت یاری که متضمن شکایت

شیخ برخوردار بود صورت تحریر یافت + رخسارهٔ حال … عافیت … سخن درکار و

بار شیخ برخوردار رفته بود که صنعت … که روغن از ریگ بیابان … بلی …

اگرچه دانه … اندیشه لصباغ آرزو می نماید فاما چه فایده که سلوک …

روزگار … ساخته از کمترین خوشه چینان خود قرار داده و فقیر نیز درین باب …

ریخت اما از انجا که زمین اجابت شور بود … علاج این ست که بلا زبان نیز … خار

تربیت آن … که نقد تربیت در بازار ناپسندان رونقی ندارد

بیت خوی بد در طبیعتی که نشست * نرود جز بوقت مرگ از دست * باقی عاقل اند والسلام رقعهٔ

اخری بخدمت فضیلت پناه مولانا خواجه محمد صورت تحریر یافت * آنکه زبان مروت از پرسش

احوال دوستان سکوتی ورزیده بود و یاد از بی توجهی مید هد مخلص بلازبان خواست که حلقه در حجرهٔ دلی

را بانگشت نصیحت حرکت داده قضیهٔ العتاب هراة المحبة بملازمت سامی ارسال نماید فاما طبیعت

تسلیم انگشت انکار در سمع قبول نهاده ناصح گشت که مبادا نقد کینه مقصود را آیت قلب بر لوح

جبین خوانند و طریق این عتاب از باب دیگر دانند بنا بر آن ابرام ننموده بهرحال صورت تقصیر

گذشته در آئینه تلافی ممکن و متیسر نیست بخلاف گذشته اگر زر محبت در بوتهٔ اخلاص خالص و

تمام عیار است پیوسته چهرهٔ نامه بحسن نیاز آراسته دارند والا حاجت این همه گفت و شنود نیست

والسلام رقعهٔ اخری بخدمت شیخ احمد دکنی صورت تحریر یافت مصرعه دست

همت با گریبان قناعت یار باد * زنهار زنهار بعد ازین حرص غدار عروس قناعت از خود بیگانه

نکنند و گلشن عزت و وقار را که از نسیم قناعت نضارت یافته از سموم طمع شوم ویران نسازند

که خوشامد زن و فرزند بضاعتی نیست که این همه سودای خواری توان خرید اینها همه بر مثال پروانه اند

که تا شمع روح در خانهٔ وجود روشن است گلهوپی را در لباس عشق اظهار می کنند بیت چو از شمع خالی

کنی خانه را * نه بینی دگر نقش پروانه را والسلام رقعهٔ اخری بخدمت مولوی معنوی استاذی مولانا

محمد مومن صورت تحریر یافت * صورت سلوک بحلیهٔ حسن اخلاق محلی باد عزیز من غنچهٔ دل که از برودت

نفاق قبض حاصل کرد از نسیم تکلف کی شگفته گردد حالیا اگر اراده آن است که باز نقش مودت

بر لوح ضمیر ثبت شود در حجرهٔ رضا را غیر از کلید اخلاص کشایش نجویند که تا آبر نیسان

اخلاص تقاطر نکند از صدف سینه وفا در محبت نمی توان حاصل کرد و تا آتش و روغن و فتیله

استغفار و عذر خواهی جمع نشود مصباح قصر سلوک که از باد صرصر تقصیر منطفی شده نمی توان روشن

ساخته‌اند تا نقش شفاعت وسیلهٔ صوری ست نه ارتباط معنوی چنانچه بر ارباب بصیرت پوشیده
نیست والسلام رقعهٔ اخری بخدمت شیخ مرتضی صالح ورعی آنکه متاهل شود صورت تحریر یافت
وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا آنکه از وجه فرزند ناخلف عمر
عزیز خود را تلف کرد محض وسواس شیطانی و هوای نفسانی خواهد بود و تخم نطفه که از شجرهٔ طیبه
مسلک سعادتمندی به نشیب قبول رحم خواهد آمد یقین ست که بستان مسقط الراس نزو انصابت
خواهد گرفت الولد سر لابیه شاهد این توجیه ست اگر زر صلاح ملازمان بشرف سکهٔ قبول
مشرف نشده فرزند بیگناه را چه گناه لا حول ولا قوة الا بالله رقعهٔ اخری بخدمت عالیجاه
عنایت خان از جانب دریا خان لنگاه صورت تحریر یافت خداوندا مخلص ملازمان اگرچه از
رسمیات ظاهری مقصر ست فاما حق آگاه ست که نقش محبت از صفحهٔ عقیدت او محو نشده اگر
باور نفرمایند صورت این حال در آئینهٔ خیال تصور فرمایند و سیما در اظهار بسری از اسرار
رفته بود حقا که این معتقد هرگز سر حقیقت سیاهی را بانگشت خیانت و نمامی مفتوح نساخته تحقیق
فرمایند که این نهال از باغ شخصی ست که آب جویبار عقیدت او خاصیت انکار دارد بیت
ما بندهٔ تو ایم که بی زر خریده‌ای آری بسیم و زر همه کس بنده می خرند چهرهٔ اوقات شریف
بحسن ظن مقرون باد والسلام رقعهٔ اخری بخدمت شیخ حسین لاهوری که بحسن ظن تهنیت
مقامی قلمی نموده که این نامراد را هنوز وصول آن مشرف نشده صورت تحریر یافت آنکه نسیمی از
بوستان تهنیت دوستان بیت الاحزان مخلصان وزیده بود شگوفهٔ دل حزین را شگفتگی بخشید
عزیز من حکیمی که مشاطهٔ تقدیر او عروس کالبد را به زیور حیات آرایش دهد اگر خسارهٔ امید ناامیدی را
آب و رنگی بخشد چه عجب فاما آنچه واقعی ست هنوز از سیمای عزیمت مخلص ملازمان عرق قبول
نیافته امیدوار است که بمیمنت فال آن خجسته مآل خورشید امید از سحاب حجاب

برای دیدهٔ التمیت ... رقعهٔ اخری بجناب مولانا محمد جمال برهانپوری صورت تحریر یافت نثر ثنا

رسید و دیدهٔ انتظار را نوری بخشید مرقوم بود که الفقر سواد الوجه فی الدارین عبارت از فقرای

آیین طلب است که سراپا خواهش سراسر طمع اند یعنی آدمی را ساحت دل از غبار خواهش پاک نشود تا گرد

خباثت او بکمند اجل بسته نگردد هلا آنکه بیک توفیق پیام آگهی بگوش هوش او رسانیده از خود

آگه سازد تا نهال وقت او پیوسته از سرچشمهٔ باطن سیراب باشد و صورت حقیقت بهمان در

آئینه بعنوان مکشوف شود فاما حقیقت الحقیقت آنست که امه وزراء الملک خداشناسی معمورست

اگرچه ظلمه او از چشم اغیار بمقتضای حکمت مستور بر آن کوشند که دیدهٔ اعتبار از غبار انکار

مصفا باشد و الا مانع و حائل از خورشید حقیقت نخواهد بود بیت هر بیشه گمان مبر نهالیست

باشد که پلنگ خفته باشد ٭ سعادت صوری و معنوی میسر باد ٭ رقعهٔ اخری بجناب مستطاب

اقبال پناه میرزا نظام الدین حیدر صورت تحریر یافت بیت چه یارا سپهر را که از روی

دانش ٭ نصیحت بخورشید انور نویسد ٭ فاما حسب الاشارت کلمهٔ چند بزبان نیاز و افتقار اظهار

می نماید که الحال چون آغاز صبح اقبال است اگر صورت سلوک ملازمان بزیور حسن سیرت قرین

شود جای آن دارد که شهرستان قبول عامه در تصرف و اقتدار آن خلاصهٔ اجداد درآید و این

ممکن نیست مگر بتهذیب اخلاق که پیوسته یعنی سلوک از عین مروت قائم باشد و لوح دل ساده از

نقش نا ملائم و در تهذیب نفس عمل محاسبه موثرست اگر میسر آید والسلام ٭ رقعهٔ اخری بجناب مستطاب

محب با وفا سید مرتضی در قطع علائق عشق مجازی صورت تحریر یافت رباعی آه من العشق

و حالاته ٭ احرق قلبی بحراراته ٭ ما نظر العین الی غیرکم ٭ اقسم بالله و آیاته ٭ عزیز من دیده

یعقوبی که با مطالعهٔ جمال یوسفی الفت گرفت لا محاله از کلفت یا اسفی هزار هزار

خوابد گریست مصرعه من جرب المجرب حلت به الندامة ٭ بهر حال نیازمندی

که داغِ نیاز بر ناصیهٔ جبین جان و حلقهٔ بندگی در گوشِ جنان دارد و ازین نصیحت چه اثر بود

تا بیک مقصود او لباس کامرانی نپوشد دستِ امید از دامنِ آرزو کوتاه نکند که خاصیتِ عشق

هل من مزید است فاما بیت بوقتِ صبح شود همچو روز معلومت * که با که باخته عشق در شب دیجور

مصرعه قلم اینجا رسید و سر بشکست * مزید آگاهی میسر باد والسلام رقعهٔ اخری بخدمت

عمدهٔ اخوان الصفا فضیلت پناه مولانا پیر کمال در حینی که عاجزه در خانهٔ ایشان تولد شده بود

صورت تحریر یافت * الحمد لله والمنة که شجرهٔ میلاد آن محب ثمرهٔ مراد یافت حسب الاشارت در باب

تسمیه رجوع بباطن نمود بعد از تکرار مشاهده در آئینهٔ شعور صورت اسمی که از عالم غیب بر ظهور آمد

بی بی حنیفه بود بعد از آنکه این اسم والا چون لولوی لالا از دریای باطن بساحل نطق جلوه گر شد بسمع

که شنود بمبلغ قبول تلقی نمود از ین مقدمه از لطفِ داد از خیلی امیدوار است حق تعالی این اسم سامی را

وسیلهٔ اصلاح آن گوهر نامی گرداناد * و تولد آن نیکبخت برادران عزیز و جمیع دوستان مبارک و

میمون ساخته در سایهٔ پدر بزرگوار خوشوقت داراد * آنکه در باب تاریخ تولد و فور خواهش رفته بود خود

سعادت میدانند که مخلص بلا زبان را چه قدر انکار ازین کار است * بهر حال بموجب سوال دو بیت

انشا نموده ارسال داشته * داخل بیاض سازند قطعه دوم ماه ذیقعده بی بی حنیفه * تولد شده آنکه

خوشا ماه و سالش * خوشا طبع کو یافت از روی دانش * دوم ماه ذیقعده اتمام سالش * زیاده

۹۸۵

تصدیع نرفت رقعهٔ اخری بخدمت حقایق آگاه شیخ مبارک جونپوری صورت تحریر یافت

بیت یک چراغی ست درین خانه که از پرتو آن * هر کجا می نگرم انجمنی ساخته‌اند * سخن در

کمال رغبت عاشق با وجود نقصان حسن معشوق در بعضی مظاهر رفته بود بر ضمیر فیض پذیر

پوشیده نماند که شوق مشاطه ایست که عروس حسن مطلق را بر منصهٔ رغبت جلوه

میدهد و را با حسن مقید چه کار لهذا اگر نسبت حسن مقید را در بعضی مظاهر

نقش ظاهری باشد و در عنبت سرایت نمی کند و الا حسن لیلی با آن میلی که مجنون داشت کرایه نمی کرد والسلام

رقعهٔ اخری بخدمت اخوان الصفا محب باوفا مولانا پیر کمال صورت تحریر یافت

مصرع اگر ز وصل تو دورم خلاصهٔ جان آنجاست سبحان الله هر چند مصوّر خامه انگاره نمود که صورت نیازی بروح بیان اخلاص آن محب حقیقی تصویر کند لیکن بهیچ وجه موافق نیفتاد و غواص طبیعت هر چند که جستجو کرد که جیب فکر و دامن خیال را از دُرّ اظهار اختصاص آن تربیت حقیقی مالامال نماید جز تهی دامنی دست نداد لاجرم ازین مقوله مساهله نموده نهال تقصیر را از جویبار خجالت آب میدهد بیت عذر تقصیرات ما چندانکه تقصیرات ما شکر نعمتهای تو چندانکه نعمتهای تو مرقوم بود که ساحت ضمیر این فقیر پیوسته از گرد تیره حالی نیست سبب چه باشد دانش آنکه از ظاهر صفحهٔ خاطر شریف حرفی از خواهش حاصل نموده تیک مطالعه نماید اگر از کتاب مثنوی ست بکرای نصیحت محو سازند و الا منتظری باید بود تا ملاح تقدیر سفینهٔ آرزو بساحل مراد رساند و نمونهٔ تهذیب بذات الشهد و در ابرادات حاصل و سعادات متواصل باد رقعهٔ اخری

بخدمت اقبال پناه جلال الدین حسین نیشاپوری صورت تحریر یافت [illegible]

عززمین سعادتمندی که در بوستان اقبال و گل مراد شگفته از خار شورستان ادبار و این دولت افزا چه نقصان نهادیش مهرهٔ بخت همیشه در کف آرزو می ماند خوش نیکبختی که همت لالی در غنیمت عاشت خانواده بوسع امکان بر ذمهٔ توجه خود لازم بوده جب دانند مثنوی بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک جوهرند چو عضوی بدرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار الله تعالی کافهٔ مسلمانان را توفیق رفیق گرداناد رقعهٔ اخری بخدمت طالبهٔ صالحه

گلشن نام صورت تحریر یافت الله تعالی آن سرمایهٔ گلشن عفت و نوبادهٔ گلبن عصمت را از آب جویبار صلاح تر و تازه و سیراب داراد محبت نامه رسید صورت عذر آن

مجبره وفاکیش در لوح قبول اسپندیده اقتضا مقتضی بعد ازین نوعی سلوک کند که رخساره حال آن
خجسته مآل از خال ملامت رضای دوستان خالی نباشد و با امید آنکه شجره هر تقصیر را ثمره
عفو خواهد بود مغرور نشوند که آیین در همه وقت مستحسن نیست و السلام **رقعه اخری** بخدمت
فضائل پناه میرزا محمد مومن در وعظ و نصایح صورت تحریر یافت آنکه صورت عزم سفر در
آیینه خاطر شریف پرتو انداخته از کمال نادانی ست زنهار زنهار تا کسوت صبا تجلیه شما
متجلی نشود قدم از خانه بیرون ننهند و مجلس آرای برنا و پیر شدن از شیوه ناموس دور ست جهل
من گوهر آسا در کان [illegible] باید بود تا وقت کار در نظر [illegible] مستحق جمعیت قیمت
بی اعتباری ندیده باقی مختار اند و السلام **رقعه اخری** بخدمت قدوة المحققین استاد
شیخ جمال الدین اشهر باولیا صورت تحریر یافت بعد از ادای نیاز بپاسبان اختصار و اتحاد
معروض میدارد که درین مدت هر چند خواست که سوانح احوال را بجامه اخلاص نگارش دهد
یگانگی اجازت نداد که شیوه اهل اتحاد نیست چون آن قبله آمال از تاریکی وقت و با [illegible]
مقصود صورت عبادت را در آیینه عادت تصور فرموده اند و ترک عادت امین عبادت
دانسته هر آیینه دست عزیمت را با من آدم زیر ستوار ساخته نادم از سلوک ماضی ست ربنا
ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین **رقعه اخری** بخدمت استاد مولانا
جمال الله صورت تحریر یافت محبت بیان شوق [illegible] ست [illegible]
[illegible] بیان شوق و آرزومندی [illegible] حضرت [illegible]
زیاده از آنست که بزبان حال و لسان قال تمام ازان [illegible] لا [illegible]
نموده برابر انبساط معروض می دارد که در [illegible] کوشش وفا و وفاق
را سبیل نفاق انجیان خبر داشته که اندمال آن بحکمت التفات [illegible] ممکن

و تنگیست فی الواقع شخصی که دامن خیال او از گرد ملال آلوده نباشد بزور آلوده ساختن و تهمت
اعتراض بر عرصه تسلیم او تاختن سنت و روش کریمان نیست لاسیما در باره معتقدی که چون عرض
سجود اخلاص آن بزرگوار قائم باشد بهر حال صورت حقیقت این شکسته احوال در آئینه امتحان
آن عدیم المثال معلوم شده و خواهد شد انشاء الله تعالی و الباقی بخدمة التلاقی رقعه اخری بخدمت
استاذنا و مولانا پیر و مرشد صورت تحریر یافت بیت بی وفا بود و منت هر خدمتی که کردم ٭ یارب مباد
کس را مخدوم بی عنایت ٭ قبله گاها خدا آگاها عالم السر و الخفیا نیک آگاه است که فقیر حقیر بوسیله
جواهر زواهر ذکر آن ظهیر سریر کرامت در سلک تعظیم و توقیر صورت تنظیم میدهد فاما معاندان بیباک
و حاسدان ناپاک که مضمون اخلاص و وفاق را در عبارت ریا و نفاق ظاهر ساخته اند تخلیص را
ذرات مخلی نیست فی الحقیقت باختیار سرمایه سعادت این معتقد را بنسبت خادمان شریف نیاز
و احتیاج حبیست و زبان حاسدان که در اختیار هیچکس نیست آنرا چه علاج انشاء الله تعالی رفته رفته
در آئینه تحقیق صورت حال فدویان خاص و مریدان با اخلاص معلوم خواهد شد و چه عجب که از
خدمتگاریها و جانسپاریهای سابق معلوم شده باشد بهر حال انصاف ضمیر نیک و بدست الله تعالی
جمیع مکرمان را بکرامت انصاف موفق گرداناد و السلام رقعه اخری بخدمت ارشاد پناه حقیقت
آگاه محمد فضل الله صورت تحریر یافت بیت توجهات ببین که همت میزند جوش ٭ که گیرد قطره دریا را در
آغوش ٭ چه عنایات بیغایات قطره بی سر و پا را چه یارا که بیدریا را اگر دور ذره ناچیز را چه تمیز که بآفتاب عالمتاب
لاف محبت زند فاما بیت تا دیده ایم او نکند بحث حال خویش ٭ از فیض عام او خبر روشنی و تاب ٭
لاجرم بوسیله این نامه برحاشیه خاطر دریا مقاطر مخوبة و التماس میدارد که این کمینه بی بضاعت
را در سفینه قبول جا داده بساحل مراد رسانند و السلام رقعه اخری بخدمت شیخ
عیسی سندهی صورت تحریر یافت دقیقه شناسا روشن فراجا منبع لضیاء خورشید المنیر

بدیهی است که خامهٔ عاجز محتاج است که صورتِ این راز را به صحیفهٔ نیاز تصویر کند تا ما از حقایق آنکه مبادا
سرِ این حقیقت سر کشاید و گوهرِ مقصود بدستِ طلب نیاید نتوانست اقدام بر این مرام نمود الحمدلله که آن
ضمیرِ آئینه مثال صورتِ احوال را دریافت و خورشیدِ اهلِ نیازمندان از صبحِ عشرت تابافت رباعی
آنی که بنای اهلِ رازت کرده‌اند بیچاره‌ها از دو چاره سازت کرده‌اند امید از سری سجاکسار آن جهان شکرانه
آنکه سرفرازت کرده‌اند اللہ تعالیٰ چهرهٔ دوستان را به حسنِ توفیق مزین گرداناد والسلام رقعهٔ دیگر

بخدمتِ بدر الدین سارنگپوری صورتِ تحریر یافت طلبیت وعدهٔ تو هر که باور می‌کند انتظارش خاک
بر سر می‌کند آنکه نقشِ وفا از لوحِ وعده ظاهر نشده موجبِ آن چه باشد بهر حال ثمرهٔ خلاف اگر اضطرار نیست
ملازمان برادران بدخلقی نیست و اگر اختیاری است بعد از آن چنان کوشند که مهما امکن زبانِ فیض
ترجمان واقع باشد والا باعثِ نقصانِ اعتبارِ آن عالی مقدار خواهد شد الحق عمر والسلام رقعهٔ

اخری بخدمتِ مربی الفقرا عالی جاه عنایت خان صورتِ تحریر یافت مربی الفقرا گلشن مزاج
شیشهٔ دل بسنگِ بی‌اتفاقی شکستن بسیار آسان است فاما پیوندِ آن بغایت مشکل شعر دل که رنجید
از کسی خرسند کردن مشکل است شیشهٔ بشکسته را پیوند کردن مشکل است آدمی را باید که پیوسته
گلِ اعتدالِ طبیعتِ او از بادِ سمومِ خبط و جنون مصون باشد و جریدهٔ عقیدتِ او از نقش و نگارِ بداعتقادی
مشحون تا عاقبتِ کار چهرهٔ خجالت از پردهٔ سلوکِ او ظاهر نشود والسلام علی من اتبع الهدی رقعهٔ

اخری بخدمتِ حقایق آگاه حسین لاهوری صورتِ تحریر یافت صرفت العمر فی لهو و لعب فآه
ثم آه ثم آه احب الصالحین و لست منهم و لعل الله یرزقنی صلاحا صلاح نهاد آنا حمد فسا
ریزهٔ فسادِ هر بد نهاد در حقیقتِ حکمت درستی هموار نشود قابلِ عنایتِ حقیقی و مجازی نگردد دنیا
زندانِ آزمایش است نه قصرِ آسایش بهر حال تا آدمی را از تکمیلِ سلوک بجواهرِ صلاح مکمل
نشود مشرف بسعادت و فوزِ فلاح مشرف نگردد والسلام رقعهٔ اخری از جانب

شیخ حسینِ عاشق بمطلوب و صورتِ تحریر یافت ٭ رباعی ٭ دل جای تو شد وگرنه پرخون کنمش ٭ در دیده توئی وگرنه جیحون کنمش ٭ امیدِ وصالِ تست جان را ورنه ٭ از تن بهزار حیله بیرون کنمش ٭ عالم الغیب و انای حقیقتِ حال ست که تا نهالِ دوستیِ آن یارِ وفادار بر لبِ جویبارِ تمنا راسخ شده قرارِ خاطر بالکلیه رو بفرار نهاده و تا طفلِ دل در دبستانِ عشقِ آن نگار آیتِ بی اختیاری در لوحِ جان خوانده زمامِ اختیار از دست داده ٭ مصرعه ٭ ای کاش ندیده ام رخ تو نه گریستی ٭ بهر حال درچنین وقت آن یوسفِ مصرِ ناز را تفقدِ درویش و دلریشان از ضروریات ست والسلام ٭ رقعهٔ

اخری بخدمتِ میرزا جلال الدین صورتِ تحریر یافت ٭ بذاتِ پاکِ خداوندی که خیمهٔ حیاتِ انسان را بچار میخِ عناصر مستحکم گردانید که تا ستونِ خیمهٔ عزمِ سفرِ آنعزیز بصوبِ دکن چون بی ستون صورت گرفته دوستانِ حقیقی را دست بمقدمهٔ فراقِ آنچنان گریبانِ صبر پاره کرده بی آرام ساخته که مرغِ آرام در قفسِ خواب هم میسر نیست ٭ امیدوار ست که عنقریب انشاء الله تعالی نقشِ ارادت از لوحِ تقدیر ظاهر کند که انگاره این عزم منسوخ گردد و صورتِ این اراده مسخ بفضل الله ما یشاء ٭

رقعهٔ اخری بخدمتِ حقایق آگاه شیخ بایزید صورتِ تحریر یافت ٭ سعادتمندا ٭ حیات بخشا ٭ چون حکیم علی الاطلاق ذاتِ آن عزیز را جهانِ کمال ارزانی فرموده که مساحِ تقدیر از مساحتِ ساحتِ آن عاجز و قاصر ست ٭ هر آئینه مجموعهٔ سلوک را از تحریر بلاغت و حسنِ خلاق معطر و از واحیا نا اگر شمعِ فراجِ گرامی را گرانی عیب جوئی و نقصان طلبی پیش آید بغرضِ اصلاح در اصلاح آرند و این ابرام موجبِ بشارتِ خدامِ شیخ الاسلام موده آید ٭ باقی مختار اند والسلام ٭ رقعهٔ اخری بخدمتِ

شیخ محمد ستوفی در حینیکه محبوس بود ٭ التماس و دعا کرد صورتِ تحریر یافت ٭ عزیزمن خداوندیکه ناکامان را سرمایهٔ نشو و نما داده چه عجب اگر خسارهٔ یاسِ مستمندی را العیاذ بالله از سیرِ زیبِ زینت بخشد ٭ هیچکس را بر اسرارِ صحیفهٔ حکمتِ او خبری نیست ٭ بهر حال در آنچه خیریتِ ملازمان باشد میسر باد و نهانیتش در همه وقت صورت

خواهش در آئینهٔ آرزو مشاهده نمی توان نمود عَسٰی اَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَهُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَعَسٰی اَنْ تُحِبُّوا شَیْئاً
وَهُوَ شَرٌّ لَکُمْ وَاللّٰهُ یَعْلَمُ وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ

رقعهٔ اخری بخدمت میرزا سلطان محمود در سفارش
نامراوی که صورت اخلاص در آئینهٔ اعتقاد میرزا مذکور بر عکس می نمود صورت تحریر یافت حامل صحیفه نامه
چون صورت صدق او از کسوت کذب عاری ست ظاهرا دیروز خود را بخدمت سامی رسانیده
فاما بسبب هجوم و ازدحام عوام پرتو نور چشم جهان بین آن سعادت فرجام محیط حال آن مستهام
نشده و امروز بعتاب و خطاب غیبت معاتب و مخاطب گردانیده خورشید عذار او را بکسوف
کذب مکدر ساخته اند بنابر علیه مشار الیه شاهباز فکرت را در فضای تامل پرواز داده صید شفاعت
مخلص بلا زمان را در چنگ طلب آورده اگر حاشیهٔ ضمیر منیر را از گرد تشویر بی تقصیر بوسیلهٔ شفاعت
این فقیر صفائی دهند دور از التفات نخواهد بود والسلام والاکرام

رقعهٔ اخری بخدمت
سیادت پناه سید شریف صورت تحریر یافت اَلْقَلَمُ مَطِیَّةُ الظَّفَرِ از زمین بر مرکب صبر تا سوار است
در جولانگه مراد ظفر نیابی زنهار زنهار که زمام اختیار را بدست عجلت ناهنجار سپاری مبادا که پای
طلب را بخار ندامت آزار دهی و چهرهٔ امید را بناخن خجالت افگار سازی اَلْعَجَلَةُ مَظِنَّةُ الْخَطَرِ شاهد
این معنی ست والسلام

رقعهٔ اخری بخدمت میرزا اسلام ترکمان صورت تحریر یافت مصرعه
باکریمان کارها دشوار نیست — اعتضاد و اتکال ارادتمندی را بامال و منال امداد نمودن بار دیگر
بکلال و ملال آزرده خاطر ساختن سنت کریمان نیست مصلحت اینست که چهرهٔ امید حامل رقعه را بزیور
مهربانی زینت بخشند که از راه دور دریای محنت را عبور نموده بخدمت سامی رسیده نومید نشود
که آیت یاس بر لوح امید خواندن باقی مختار اند والسلام

رقعهٔ اخری بخدمت صدارت پناه
محمد تقی صورت تحریر یافت الحمد لله که نهال عز و جاه آن صدارت پناه در بستان قرب حضرت
ظل الله ترقی یافت مصرعه قَدْ رَجَعَ الْحَقُّ اِلٰی اَهْلِهٖ آنکه از ترک اظهار تهنیت استعفا

نموده بودند جفا که بر تو این خبر بجهت اثر اصلا بر صفحهٔ خاطر فاتر این مخلص تا حال نتافته الا هر آئینه
منتصدی تهنیت می شد الیقین تقصیر فرمایند و السلام رقعهٔ اخری در زجر و توبیخ ظالمی که بندهٔ
خدا را آزار رسانیده بود صورت تحریر یافت لعنة الله علی الظالمین ظالم اگرچه بر قیاس خود
ظلم را نتیجهٔ نیک داند فاما عاقبت کار قضیهٔ مراد او را نتیجه برعکس خواهد بود شعر مردم آزار
نه بس کار نیست خرد هر که از طاق دلی افتاد مرد غرض ازین مقدمات خیرخواهی ظالم است
نه رفع ستم مظلوم مصرعه بر سر فرزند آدم هرچه آید بگذرد و السلام رقعهٔ اخری
بخدمت عزیزی که خودنما و خودفروش بود صورت تحریر یافت بزرگوارا رشتهٔ فرنج حوصله را
زیاده از حد فرو هشتن و در آسمان بلند پروازی پرواز کردن و از پرش خودبینی ازرن ساختن و
خود را به نسبت دیگران عزیز پنداشتن شیوهٔ بزرگان نیست و ما منا الا له مقام معلوم این همه گفت و
شنود چه فایده فاما بیت خوی بد در طبیعتی که نشست نرود جز بوقت مرگ از دست چون
تفضیح در بارهٔ نصیحت نفاق ست ابرام نمود باقی مختار اند و السلام رقعهٔ اخری بخدمت
نقیبا نام که وضع او خالی از خباثت و انکار نبود صورت تحریر یافت بیت ای رسم تو آزار من و قاعده
فریاد ازین رسم و ازین قاعده فریاد عزیز من تا مرغ عناد در آشیانهٔ خاطر شخصی بیضهٔ فساد
نهد خروج فرخ نفاق ممکن نیست و تا نقش عقیدت بر لوح دل ثبت نشود صورت مضمون وفا از آئینهٔ
خاطر صفا متصور نه صندان لا یجتمعان زنها را زمشاطهٔ زبان عروس نفاق را از آب و رنگ شکایت
گلگونه تحقیقی و خورنق وفا را از خس و خاشاک مخالفت و جفا محاله و لا مال ساخته بی رونق نسازی مهر جال
چون بکرات و مرات قارورهٔ سمع این چاره بسنگ شکایت آن یار وفادار جفاکار آزار یافته این همه
تصدیع مید هد و السلام رقعهٔ اخری بخدمت شیخ داود طالب بنیا صورت تحریر یافت
قطعه کلید کام تو در آستین خویشتن ست ولی چه سود که با خویش بر نمی آئی بهم مراد جهان را

بسایهٔ تو بود ❊ چو آفتاب اگر خو کنی بتنهائی ❊ اَلسَّلَامَةُ فِی الْوَحْدَةِ وَالْآفَاتُ بَیْنَ الْاِثْنَیْنِ عزیزمن
سیمرغ آسا در قاف قناعت منزوی باش تا آسایش یابی و در بدری و مجلس آرائی با ابن الناس
کار مشکل است اگرچه از تنهائی ما را چه فائده که اقرب اسباب نصیحت در نظر اعتبار آن یار وفادار از افراد
آب گلست محصر بعهد نباید زما خبر نظر کردی ❊ والسلام ❊ رقعهٔ اخری بخدمت شیخ یحیی طالب علم
در الفت عزیزی صورت تحریر یافت سبحان الله این چه باد صرصر اجل بود که شیرازه کتاب عمر انسان را
پراگنده ساخت واقعهٔ کوچ آن ابو المؤمنین اخیه و آمه و ابنه و درین باب مشاهده افتاد طایفه را
شوق وصال دامنگیر و قومی را چهره از غبار ملال چون قیر وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة و
وجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها قترة اولئک هم الکفرة الفجرة ❊ رقعهٔ اخری بخدمت اخوان الصفا
فضیلت پناه مولانا میر کمال صورت تحریر یافت آنکه خضر خامهٔ مشکین شمامه ساحت نامه را سبز
و خرم نموده بود نظارهٔ آن صحرای طبیعت دوستان را رونق گلستان بخشید و عروس معنی که
در سحاب عبارت محجوب و مستور بود مشاطهٔ طبع بر منصهٔ بیان جلوه داد احیاناً اگر بدین نحو بمرور
صدف گوش این مخلص را از درمکنون این خبر مشحون خواهند ساخت تا آئینهٔ خاطر دوستان از
صورت احوال خود اطلاعی دهد زیاده چه ابرام نماید والسلام ❊ رقعهٔ اخری بخدمت شیخ محمود صورت
تحریر یافت بیت از زبان دیگران پیغام زهرآلود چیست ❊ مدعا معلوم شد اینجا چه واماندن چیست
هرگاه که صورت مدعا در آئینهٔ خاطر مخلص ملازمان از زبان حال معلوم شد چه احتیاج لسان
مقالست آئیما بزبان نامحرمان است اگر خالی از خفت و حقارت نیست لله تعالی جمیع دوستان را
هرگز ازین آگاهی رو زوری گردانادو والسلام ❊ رقعهٔ اخری بخدمت سیادت پناه سید محب الله
تا ترک لذت دنیا در بادیهٔ مشقت صورت تحریر یافت عزیزمن تا یوسف روح از چاه کنعان تدن بمصر لقا
نرسد دامن گریبان انسان را از چنگ حسد اخوان زمان خلاصی نیست خاصه فقیر را که اللّهم

تعالی بحسنه و اگر لا تتعالی تعالی بیدا اسرمایه تسلی اینچنین گرفتار آن است زنهار که مصباح تحمل را از باد عبیر منطفی نساخته خانه سلوک را تیره نسازی مصرعه تحمل کن تحمل کن تحمل ❊ والسلام علی من اتبع الهدی

رقعه اخری بخدمت شیخ یوسف سبزواری صورت تحریر یافت آنکه اشعاری از شرح معما باسم بها رفته بود حسب الاشارت بغواص طبیعت از دریای تقیه بساحل بروز آورده بتحمل که قبول مجلس عالی گردد بیت برگ و شاخ ست اینکه بر شمشاد می بینیم مدام ❊ یا بود داغ و الف بالای هم آنها تمام ❊ مخفی نماند که ماده اسم لفظ یاست و لفظ یا مرکب از یای مسمی و الف مسمی ست و داغ یای مسمی که بر بالای داغ شود یعنی دو نقطه تبدیل بیک نقطه یابد بای مسمی حاصل آید و الف مسمی تبدیل یابد به های مسمی که بالا و صدر لفظ هم ست تا تمام شود بها بوقوع آید والسلام

رقعه اخری بخدمت شاگرد رمال بطریقی که بیان مدعا متضمن بعضی اشکال رمل نوشته بود صورت تحریر یافت بیت بهر تسکین دلم در فال وصلت ای پری ❊ بر زبان رمال چشمم نقطه ریزی میکند ❊ در شرح آرزوی وصال زبان بیان لال است و سکوت ازین مقدمه مناسب حال آنکه از شکایت ابنای روزگار مندرج بود مطلوب من در طریق سرداری تا ترکیب مسعی عذاری جمع نشود صورت جماعت بر صفحه بیاض جمعیت پیدا نباید زنهار زنهار عقله نقی از فرقه سلوک طمع نکنی تا قبض الداخل وسیله قبض الخارج دوستان نگردد والسلام رقعه اخری بعزیزی که بعد از تاهل صداع بهم رسانیده صورت تحریر یافت ظاهرا درین ایام مصر صحت آن برادر عزیز را فرعون صداع نوعی مستولی شده که موسی علاج را سحر و تزویر نسبت میکنند و درینباب اظهاری از علاج رفته بود حکمت آنست که گرد جماع نگردد قطعه ای که بینم به تنگنای جهان ❊ که به تشویش مانده ز صداع ❊ گر شفا بایدت جماع مکن ❊ که مضرست در صداع جماع ❊ باقی عاقل اند والسلام رقعه اخری بخدمت عبدالله درویش

صورت تحریر یافت آنکه حکایتی از ملامات ایمان رفته بود عزیز من چون زجاجِ قلب تا سراج یقین مشتعل
نشود و مشکوة قالب را از نور ایمان بهره نرسد و در حجرهٔ خلوت تا مطالب مولی لذتِ مناجات نیابد
یقین دان که از لباس نورانی محروم و عاطل ست خلقوا بالتّحنّن فی قلوبهم نوراً من نوره هر آینه
و اللّه اعلم بحقائق الامور و هو علیم بذات الصّدور و السلام رقعهٔ اخری بخدمت سعید الزمان
بایزید ثانی صورت تحریر یافت بیت صنمی در دل ما یافته راه + نحن لا نعبد الا ایاه + حقا که
آزر خاطر را سوای کسب صورت صنم یاد آن محبوب حقیقی کاری نه و خلیل جان را که نمرود فراق
در آتشکدهٔ محنت و بلا انداخته ورای آتش شوق خیال وصال آن دوست تحقیقی گلزاری نه الحمد لله
اگرچه از مائدهٔ وصال آن فرخنده مآل عیسی روح بهره ندارد اما از فائدهٔ لذت هجران هم بی بهره نیست
بیت وصل گو مستغنی از من باش در هم نیستم + شکر لله هیچکس نگرفت هجران ترا + حاکه تا در
شرف ملازمت شاهراه کتابت را از آمد و شد پیک اخلاص معطل ندارند مباد که از خار و خس تغافل
مسدود گشته باعث فقدان مصر وصال اخلاص گردد و السلام رقعهٔ اخری بخدمت مجلس
اخوان الصفا فضیلت پناه مولانا پیر کمال صورت تحریر یافت آنکه یوسف باد صبا بوی پیراهن
نامهٔ دیده تو یعقوب اشتیاق را نور می بخشید یاد از مصر تغافل میدهد اگر بخلاف گذشته دیدهٔ [illegible]
از کحل الجواهر خاکپای پیک توجه منور سازند وسیلهٔ بهجت موفور خواهد شد و اگر عنان عزیمت ابشار از
مواصلت بسیار ندکور تعلی تقریر بیت حدیث شوق همین بس که سوختم بی تو + سخن حکایت تو گر با
بشارت آرائی ست + سایهٔ معاطفت بر مفارق محبان ممدود باد رقعهٔ اخری بخدمت بابا قیم
درویش صورت تحریر یافت بیت دل چو غنچه بشکفد در بوستان دوستی + یک نسیمی گر وزد از صبح مصر
دوستان + آنکه نسیمی از صبح التفات ملازمان بوستان دوستان وزیده بود نورستگان چمن دوستی را
نضارت بخشیده حاکه تا دریافت زلال وصال نهال ها آوری را بسیلاب توجه سیراب دارند

و بیخ دوحهٔ تغافل را که ثمرهٔ آن نسیان محبت ست از روضهٔ دل بر آرند باقی مختار اند و السلام

رقعهٔ اخری بخدمت مولانا یوسف کمال صورت تحریر یافت رباعی یکی که خبر شهر ما خواهد برد

از ما خبری با آشنا خواهد برد دیدی که نصیب از کجا تا بکجا آورد و هنوز تا کجا خواهد برد چون

کلید هلال ذی الحجه قفل اقامت اجمیر کشود و تقدیر ربقهٔ الفصیب التجور در گردن در رقبهٔ عزم انداخت

تا مقصود کشید هر آینه عزم جزم نموده متوجه آن دیار ست الله تعالی نتیجهٔ این سفر سعادت اثر سعادات

کونین روزی گرداناد برحم الله عبدا و السلام رقعهٔ اخری بخدمت بایزید ثانی صورت تحریر یافت

الله تعالی هوشیاری صفتان تنبیه جریان را که در دامن طور ستان شوق ایشان سبزهٔ ترکیب زنی می پرورید

از جلاب لن ترانی نگاه دارد استیلای فرعون فراق را چه شرح دهد که از دیده های دوستان

رود نیل روان کرده مصر صبر را ویران ساخته اگر عنقریب هامان تقدیر قصر وصال را که از سیلاب

فراق خراب شده مرمت نماید فبها و الا قصر وجود مایوسان عالم دیدار را خراب خواهد ساخت قطعه

گریبانیم زنان بر دو زنیم پیرهن کز فراق چاک شده ورقم عذر نا سپذیر ای لبا آرزو که

خاک شده زیاده ابرام نرفت و السلام رقعهٔ اخری بخدمت پدر بزرگوار از جانب عزیزی صورت

تحریر یافت بعد از طی تکلفات رسمی معروض میدارد که چون کلید تقدیر قفل التجور جهنور را از پای اقامت

بشکست و سیاح قضا بر عصای سیاحت متکی ساخته بشهر وطن رسانید هر آینه رواق دیدهٔ رمد

کشیده را از کحل جمال دوستان منور گردانید و تربیت و مرمت آن دوستان قلعهٔ عزم اقامت آنجا را

چنان مستحکم ساخت که چون بنیاد کوه راسخ شده قلع آن ممکن و مقصور نبود فاما چون نصیب بهم نشده

اسرافیل قضا از صور تقدیر آیهٔ و تکون الجبال کالعهن المنفوش بر جبین رسوخیت و استحکام آن

خواند و ربقهٔ التجور در رقبهٔ حال انداخته در فیروزآباد رسانید بیت رشته در گردنم افگنده دوست می برد

هر جا که خاطر خواه اوست الحال در کنار آن نهر جمال در دریای علوم غواصی می نماید شاید که دری از خشنودی

فضیلت بدست آورده زینت عروس وجود دیده و آنکه صورت عقد مراجعت در آمینه اوفوا بالعهد
منصور نشده این مشتاق را دران مدخلی نیست عذرخواه تقصیر نیست مگر شفاعت اهل و انکار ایراد

صورت نقش و نگار باید والسلام رقعهٔ اخری بخدمت یاری در تهنیت عروسی و اجتماع حجاب

بعلت طفولیت مطلوب صورت تحریر یافت الله تعالی آن قران السعدین را مبارک و میمون کناد

ظاهر العینی نا قصان دین در روز پرورش طفولیت مطلوب طالب شق قمر اند زنهار آن آفتاب تا شام

صباح صبح شباب مشاهده نکنند نظارهٔ آرزو و سحاب آن ماهتاب نخواهند نمود و گشت طمع بسوی دیده

آن ماه رو بر نخواهند داشت چون قفل حجرهٔ تکلف انجانب را از کلید توجه آنجناب فتح باب است امید

ابواب بی تکلفی مفتوح میدارد العفو عند کرام الناس مامول رقعهٔ اخری بخدمت مولانا حجال

بها نیوری صورت تحریر یافت ان الله جمیل و یحب الجمال آیتی ست که طوطی طبع جمال و شیفته میخواهد که

از آئینهٔ خاطر شریف که مظهر گنجینهٔ علم لدنی ست کنز الفقه استفاده نماید فاما از دست کریمه آفت که با

کمال فصاحت منفوس ست از کلید ارادهٔ قفل این آرزو شکست الحال چون از توجه آن شیر بیشهٔ قیل و قال

آیهٔ جمعیت بر چنین جمال خوانده هر اینه بعاز م حجاز م تقبیل آستانه عالی ست امید که کنز الفقه مراد را از سا

بحیثیت توجه عالی بدست آرزو طلبکم ممدود باد رقعهٔ اخری بخدمت جلال الدین حسین در باب

بیچاره صورت تحریر یافت آفتاب مروت از صبح فتوت طالع باد حامل محبت نامه سیمرغ قاف عشق مجاز

لدنی ست که با سفینهٔ ابروی نگاری که با آنجناب کار و باری دارد از خط نظارهٔ ملاح میکند

فاما از بازار متاع فراق آن ستمین ساق که بعد المشرقین بخود قرار داده از کشتی شکستگان ست اگر باد شرط از

شمال التفات آن کان مروت و جان فتوت وزد مصر عمر باشد که باز بیند آن یار آشنا را والسلام

والتقا لکم رقعهٔ اخری بخدمت میرزا ابوالقاسم قاضی زاده صورت تحریر یافت صباح بالخیر و المسا

نا بود صورت خیال سفر که در دریای خاطر فاتر از قطرات عرض چون نقش آب می نمود حالیا

از عزم جزم چون نقش حجر شد و اگر صورت برج رفاقت آن محب حقیقی با سمان وفاق بدار بست
نو کواکب عزم موافقت آن دوست تحقیقی با برج اتفاق سایه مهر آیینه پای اراده بر سمند سفر نهاده عنان
اختیار را بشاهراه مقصد سپارند والا صورت مدعا را در آینه خاطر جا داده بمقابله طوطی طبع مخلص خود
سازند تا آیه مضمون آن خوانده آنجناب فکر نماید والسلام رقعهٔ اخری بخدمت قدوة المحققین
شیخ الاجل استاذنا و مولانا میرزا جلال الله صورت تحریر یافت بنور هدایت الهی آنجناب
قبله گاهی طالع باد چون مصباح قبولیت اینجانب از مشکوة هدایت آنجناب لا تبقی الفتائیست
روشن است امداد انوار افتیله استعداد او دریغ ندارند تا بضیا در شب یلدای غفلت ارباب مشعل کشتان که یریدون
ان یطفئوا نور الله بافواههم حافظ و ناصر خواهد بود بیت چه گردی چراغ مرا افروزاند به زمین باد
مشعل کشتان دور دارند زیاده چه ابرام نماید سلام الله علیکم ابدا رقعهٔ اخری بخدمت جید الزمان
بایزید ثانی صورت تحریر یافت خورشید دولت وصال از صبح طلعت همایون طالع باد و پروانهٔ روح
که شمع تمنای او از آتش مهمات افروخته اند برقضای انتظار تسلی شده ار نی گویان بطور درگاه
لا ابالی هست بلکه سراپا دیده گشته منتظر یک تجلی دوست امید که همیشه بگریبان وصال خو گر شده
چو امید آستین از تاب پیچ مستلی باشد بیت ای خوش آن دم که رسد دست امیدم بگریبان وصال تو مرا
سلام علیکم اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا رقعهٔ اخری بخدمت میرزا شاه و کام در تهنیت عروسی
تحریر یافت شاهد مراد در کنار آرزو باد الحمد لله که چمن انتظار آن وفادار از بهار قدوم دلدار نضارت
یافت و خورشید عشرت از صبح امل بر عالم آرزو تافت حقا که این نوید بوستان وجود دوستان را
گل گل شکفت بلبل آسا مرغ روح را از رفتن آورد و بتصور رشحات این بشارت نو رسیدگان طرب را در گلزار
خیال به نسیم امید پرورد الله تعالی این حطیم بیت العروس و حریم ننگ و ناموس را از مکر و فسوس
اهرمن فلک سایه لوس نگاهدارد و مشاهدت این کتاب قران السعدین بر جمیع دوستان

مبارک و میمون گرداناد رقعهٔ اخری بخدمت عالیجاه مربی الفقرا عنایت خان در جهنیت مبارکی
از منزاج علی اکبر شاهی در باید که کشمیر وست داده بود صورت تحریر یافت محبوب قلوبا بمضمون تلک الامانی
خلعت الثمر تسلی خاطر می باید داد غایت الامر فریاد و روح که همیشه در خلوتخانهٔ دل با شیرین عیش
جفت بود جا گیا از تنزل فلک چون خبر طاق شنود جز آنکه جبین دل بتیشهٔ یاس بشکند وظیفهٔ عشق
نیست فاما آدمی را باید که در حجرهٔ دل را از در آمدن عروس آرزو که فی الحقیقت نامحرم است بسته دارد
تا آثار ربیت انشاء الله تعالی جمیع مقیدان عالم صوری مطلق وار اداد رقعهٔ اخری بخدمت محمد
اخوان الصفا مولانا نیم کمال صورت تحریر یافت طلبت منکه از یک فرهجران بخشین رفته رفته
واقعی جان من اگر سالی فدا هی بگذرد بذات پاک جبیبی که تازگی دماغ محبت از بوی گل عشق
اوست تا مرغ روح از آشیان حضور طیران نموده چون مرغ تصویر در بساط نظم بی پر فراق است
و قفس قالب مالامال از مرغان شوق و اشتیاق ملتمس آنکه این اشتیاق بهشت دیدار را از دوزخ
انتظار شفیع خواهند بود طلبت انتظار مده که آتش و آب نکند آنچه انتظار کند زیاده ابرام
نرفت ملکم ممدود باد رقعهٔ اخری از جانب عزیزی بعزیزی صورت تحریر یافت سبحان الله
این چه تماشا شوق بود که در جوش آورده ارنی گویان موسی وار بطور درگاه العزیز رسانید من
چه زحمهٔ یاس بود که نادیده بلکه شنیده ترانهٔ لن ترانی بگوش جان رسید مصرعه نزدیک لب
آمد و چشیدن نگذارند بلی چون عنقای ملاقات در قاف قسمت منزوی است رفیضه کبر
دام شکار آن در بادیهٔ آرزو و نهید مجیر از فرغ باد چه حاصل آید بهبوده که بادیه پیمائی مرحاعورت
جام تصور کند جز باد پیمائی چه صورت نماید الحمد لله که عروس صحت در کنار آن فحل مروت
کام بخش است هر جا که تا در یافت گوهر حضور پایه سود بتیشهٔ قلم را از کاوش کوه هستان
یاد آوری دریغ ندارند بهر حال شکر و غنیمت است که لوح خاطر از نقش استفاده بوده

جلوتی بهم رسانیده و تیمّع طبیعت طالب قافیت حجرهٔ خلوتی شده و این هم از سایهٔ استاد مشفق است

اللّهم زد و لا تنقص العاقبة بالعافیة رقعهٔ اخری بخدمت مولانا جمال الدین برهانپوری در تهنیت
ولادت فرزند دلبند همچنین سنجر خجسته صورت تحریر یافت الحمد لله والمنة که در سلخ رمضان بحر بود ولاد
اینچنین هلال شوال اهل شب مطالعه دوستان را لیلة القدر ساخته نوید صبح عید داد امیدوارست
که ایزد تعالی این هلال افق وجاهت را بتدریج بدر آسمان این خاندان گرداناد و از مقابلهٔ آفتاب
حادثه و تعرض خسوف ... نگاه داراد آمین رب العٰلمین رقعهٔ اخری در تعریف عزیزی که حسد شعار

... صورت تحریر یافت حسد نامهٔ که باهر دوست واقعی تمام صفا و رشد بود دلها
دوستان را حرارت بخشید عزیز من معقولی که مشاطهٔ تقدیر عروس بخت او را بر منصهٔ قبولیت جلوه داد
در کنار رشک نهاد و بحسد و بغض آیینه و جبین قبول حاشش نمی توان ... این کارخانهٔ تقدیرست نه
دیوانخانهٔ حسد و تزویر بلیت یکی را بسر بنهد تاج بخت یکی را بخاک اندر آرد ز تخت چشم آرزو
که متاع گرانمایهٔ قناعت پر نشد از بضاعت مزجات حسد کی پر شود خوشا کسیکه قدر نعمت فضیلت
قناعت دانسته قدر نعمت دولت بر دیگران حرص نهاده کشتکار توکل را از جویبار صبر آب
داده الفقر فخری کلمهٔ الاشاره رقعهٔ اخری بخدمت شیخ معین الدین که از شیوهٔ فقر اضطراب

بهم رسانیده صورت تحریر یافت آنکه از شکایت بیکابت روزگار غدار ... خفقان مندرج بود
موضوع ... الدنیا سجن المؤمن وجنة الکافر واقع است لا محالة بطعام لا یسمن ولا یغنی
من جوع میباید ساخت و دست رضا بدامن شکر او بخته در آتش فقر و فاقه می باید سوخت
تا منعم حقیقی به تشریف خلود نعیم عقبی مشرف و ممتاز گرداند انشاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن

رقعهٔ اخری بخدمت عزیزی که دیده آسمان اقارب با ما هر دمی گشته میخواست که نسبت با او کند
صورت تحریر یافت بلیت شنیده ام که بگلچهره نظر داری ... شوق لالهٔ رخی داغ بر جگر داری

چنان شنیده شد که رقیمهٔ جان آن مقتول نظر اگر زلف نگاری که در میدان اقارب شهسوار است
رسیده شده و آن عزیز میخواهد که به نسبت آن در مکنون صدف سینه را زینت دهد بلی آنچه در دل
مرغوب آید در دیده نکو نماید و نصیحت درین باب چون نقش بر آب فاما آن قمر آسمان اقارب را
الاقارب کالعقارب بگوشش رسیده و نسبت قمر با عقرب نیک فهمیده با وجود آن تصدیع سکار
متحمل این بار دوستان را غیر از تعریض و اشعار امری دیگر لازم و واجب نیست باقی مختار
والسلام رقعهٔ اخری بخدمت بابر پدر ثانی صورت تحریر یافت الله تعالی سیمای عافیت آن
محب حقیقی و دوست تحقیقی را از خار خار عارضه در امان دارد آنکه صورت ابرو من معتقد از
خاطر شریف عاطل افتاده پیوسته ناخن اندیشه چهرهٔ دل میخراشد که مانع آن چه باشد بهر حال
موانع آن بخیر باد بخلاف گذشته اگر اساس محبت را که از رسوخیت حکم سد سکندر گرفته از رخنهٔ
باجوج تغافل نگاه دارند بهتر خواهد بود و در اظهار شوق اگر سر از زبان شود غیر از متاع تقصیر در دکان
بیان بظهور نمیرسد بنا بر علیه حوالهٔ آن به تصفیهٔ باطنی ساخته جرأت ننموده ظلکم ممدود باد رقعهٔ
اخری از جانب عزیزی به پدر بزرگوار او صورت تحریر یافت ظل رافت و سایهٔ شفقت بر مفارق
فرزندان مبسوط باد اظهار شوق ملازمت چه سان عرض نماید که همیشه بو تیمار خاطر در خیال مخدوم
گرفتار حیرت است که ماهی مقصود در منقار آرزو کسی از آن باز که گوهر حصول از کیسهٔ وقت
دور افتاده و ذره وار از روزن انتظار در یوزهٔ درهم و دینار التفات آن آفتاب عالی مقدار
می نماید تا جا که تا دریافت سعادت پابوس صورت فراموشی را بر لوح خاطر راه ندهند و در
رتق و فتق امور معاش نوعی سلوک کنند که نقش مراد از کعبتین توجه فوت نشود و مصر
بدلقمان وعظ گفتن از ادب نیست درین سفر چون جمازهٔ عزم میانجی از بار رفاقت
من بتنگ آمده بود قابل صحبت ندیده بخدمت فرستادم بوی نگر جان نظر نمایند و در بارهٔ بیچاره

عبد الرزاق توجه نمایند که آواره نشوند زیاده ابرام نرفت ظلکم ممدود باد ٭ رقعهٔ اخری بخدمت عزیزی

که از سفر سعادت معاودت نموده بود صورت تحریر یافت الحمد لله والمنة که آفتاب قدوم مسرت لزوم از مشرق

نزول جلال طلوع نموده شام فراق دوستان را صبح وصال بخشید در اظهار شوق و غرام چه ابرام

نماید که جبریل بنان اگر پشت آدم خامه را مسخ نموده ذریات بالقوه شوق را بفعل آرد صحیفهٔ عالم یاد اور

اب گنجایش آن نیست بنا بر آن از کیت و ذیت درگذشته اکتفا بیک بیت نموده ثبت کرده ام

از نو نقش تو ام در نظر بس ست ٭ دل پیش پشت و دولت من اینقدر بس ست ٭ چون بصحبت گوهر

این خواص در بابی محبت منتظر لولوی کیفیت احوال ملازمان ست از ازدیان یاد آوری

اگر نصیبی یابد دور از کرم نخواهد بود والسلام ٭ رقعهٔ اخری بخدمت عالیجاه آقا سیف الله ایام

تجرد و صورت تحریر یافت ٭ الحمد لله الذی هدینا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدینا الله سخن

در ترک تعلق و اختیار تجرد رفته بود بلی سعادتمندی که صورت لا ابقا در آئینهٔ اقبال بدیده

تحقیق ملاحظه فرموده لا علاج دست از گریبان عروس گیتی کوتاه خواهد نمود متاع قلیل دنیا این همه

عالم توقل گرا می کند که تضییع وقت ست بهر حال طالب حالتی باید بود که آن آمدنی ست نه

آوردنی الم نشرح لک صدرک حرفی از کتاب مراد دانند علم دلیر بود جرات بالغ آمد والسلام

رقعهٔ اخری بخدمت درویشی در زجر و توبیخ از ذمائم اخلاق صورت تحریر یافت عزیز من

تصوف جز خلق نیست کسی که از حسن خلق بهره ندارد در زمرهٔ صوفیان بی النصیب ست قطعه

ای شیخ گر بصحبت افتاده رسی ٭ باری بکن بچشم حقارت در و مبین ٭ بس شیرزان شدند بزرگان

زین سوار ٭ کاهسته تر ز مور گذشتند بر زمین ٭ گر در جهان دلی ز تو خرم نمیشود ٭ باری چنان مکن

که شود خاطری حزین ٭ بهر حال طلب سنگی و گیاهی که در و خاصیتی هست ٭ از آدمی

که در و منفعتی نیست ٭ والله یقول الحق وهو یهدی السبیل ٭ تمت

خاتمة الطبع

آلاف بر و احسان و اصناف شکر و امتنان بحضرت خالق دوجهان که درین هنگام فرخنده فرجام شاهد زیبای عبارات دلنشین مستور حجال فقرات فصاحت آیات و عروس مضامین رنگین مخدرهٔ الفاظ بلاغت سمات یعنی مجموعهٔ مملو از فوائد بیکران رقعات امان الله حسینی غفر الله لمن اتاه بار دیگر بغازهٔ صحت تمام و گلگونهٔ تصحیح مالاکلام در نگارخانهٔ مشهور نزدیک و دور یعنی مطبع مصطفائی واقع کانپور باهتمام بندهٔ ضعیف البنیان محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان بتاریخ بست و پنجم شهر محرم الحرام سنه [illegible] هجری زیبایش انطباع پذیرفته مطبوع طبائع نکته سنجان گشت

نمونه مهر

برای رفع اشتباه خریداران در کتاب مطبوع مطبع مصطفائی و مطابع دیگر که لوح مشابه مطبع موصوف داشته باشد مهر از شنگرف و دستخط مهتمم افزوده شد

العبد

۶۹۵۹